

گزارش کتاب «تغییرات اجتماعی و توسعه»

مرتضی شیرودی



نام کتاب: تغییرات اجتماعی و توسعه
نویسنده: آلوین. ی. سو
مترجم: محمود حبیبی مظاهری
ناشر: پژوهشکده مطالعات راهبردی
سال چاپ: ۱۳۷۸
تعداد صفحات: ۳۳۶ صفحه

کتاب مزبور از یک بخش مقدماتی، سه بخش اصلی و یک نتیجه گیری تشکیل شده است. از بخش مقدماتی که شامل سخنی درباره نویسنده، سخن ناشر، درباره کتاب حاضر، پیش گفتار و مقدمه است، خلاصه‌ای ارائه نمی‌شود. خلاصه بقیه کتاب به این شرح است:

تصویری از کتاب

بخش اول: مکتب نوسازی:

آلوین سو در بخش اول کتاب، به موضوعات زیر پرداخته است:

۱- فصل اول: چشم‌انداز نوسازی:

در چشم‌انداز نوسازی مسائل زیر مورد توجه آلوین سو قرار گرفته است:

۱/۱- بستر تاریخی: مکتب نوسازی محصول چند رویداد تاریخی زیر است: ظهور آمریکا به عنوان ابر قدرت؛ گسترش جنبش جهانی کمونیسم، و تجربه تقسیم مستعمرات امپراتوری‌های استعماری اروپایی در جهان سوم به کشورهای متعدد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که: با

حمایت‌های آمریکا، مکتب نوسازی شکل گرفت تا با آثار ناشی از آن، کشورهای جهان سوم را برای مقابله با کمونیسم تقویت کند.

۲/۱- بنیادهای تئوریک: مکتب نوسازی محصول دو نظریه زیر است: الف- تکامل‌گرایی که حاصل قرن ۱۹ است و این مکتب بر سه مؤلفه اساسی زیر استوار است: اجتناب ناپذیری توسعه و تکامل؛ ارزشمند و مثبت بودن پیشرفت، و وقوع آرام نه انقلابی تغییرات اجتماعی. ب- کارکردگرایی که نظریه‌پرداز شاخص آن، پارسونز است. در این نظریه، جامعه انسانی مشابه یک اندام زیستی است به آن دلیل که امکان مقایسه بدن و جامعه وجود دارد و نیز، آن دو در تلاش برای حفظ تعادل اند، به علاوه، اعضای بدن و نهادهای اجتماعی وظایف مشابه‌ای دارند. (ضرورت کارکردی).

پارسونز با طرح مفهوم ضرورت کارکردی، به این نتیجه رسید که هر جامعه اگر بخواهد زنده بماند باید چهار کار ویژه مهم را به انجام برساند: تطابق با محیط؛ دستیابی به هدف؛ یک‌پارچگی نهادها، و حفظ الگوهای ارزشی از یک نسل به نسل دیگر. الگوهای ارزشی یا متغیرهای الگویی در جوامع سنتی و نوگرا در زمینه‌های مختلفی، متفاوت از هم‌اند، از جمله: روابط شخصی در مقابل روابط غیرشخصی؛ روابط خاص‌گرایی در مقابل روابط عام‌گرایی؛ جهت‌گیری جمع‌گرا در مقابل خویشتن‌گرا با پیگیری منافع شخصی؛ انتساب در مقابل اکتساب، و آمیختگی نقش‌ها در مقابل نقش‌های اختصاصی.

۳/۱- انواع نظریه‌های نوسازی: چهار نظریه زیر مهم‌ترین نظریه‌های نوسازی است: الف- رویکرد جامعه‌شناختی که شامل دو نظریه لوی و اسملر است. لوی در تعریف نوسازی آن را معادل وضع انگلستان جدید می‌بیند و معتقد است میل به نوسازی زمانی روی می‌دهد که کشورهای عقب مانده طعم نوسازی را بچشند، ولی این کشورها با ویژگی‌هایی چون بی‌تخصصی، سنت‌گرایی، وابستگی شدید و امتزاج کارکردها، با مشکلات زیادی مانند سرخوردگی، ناتوانی در تبدیل منابع، کمی مهارت‌ها و غیره شناخته می‌شوند.

اسملر نوسازی را در تمایز ساختاری بین جامعه مدرن و غیر مدرن می‌دید؛ برای مثال، خانواده در یکی سنتی و در دیگری رسمی و پیچیده عمل می‌کند. حل این تمایز ساختاری با ادغام و هم‌سازی آن دو میسر است، ولی همیشه این ادغام و هم‌سازی به دلایلی چون ستیز ارزش‌ها با هم، به خوبی صورت نمی‌گیرد و به همین دلیل، آشفتگی‌های اجتماعی مانند خشونت سیاسی و جنگ چریکی روی می‌دهد.

ب - رویکرد اقتصادی که در نظریه‌هایی چون نظریه روستو خلاصه می‌شود. به اعتقاد روستو،

پنج مرحله عمده در فرآیند رشد از جامعه سنتی به جامعه‌ای با مصرف انبوه وجود دارد که عبارت است از: جامعه سنتی، فراهم آوردن شرایط مقدماتی برای خیز مانند انقلاب سیاسی، انباشت سرمایه، خیز و حرکت به سوی بلوغ و جامعه با مصرف انبوه.

ج- رویکرد سیاسی مانند نظریه کلمن. از نگاه کلمن قواعد نوسازی عبارت است از ساختارها، مانند تفکیک ساختار میان رقابت سیاسی و ساختار اجرایی، لائیک کردن فرهنگ سیاسی به همراه اجرای برابر سیاسی، افزایش دادن قابلیت‌های نظام سیاسی چون کارآمدی و مشارکت سیاسی. در این صورت است که جامعه توسعه‌نیافته می‌تواند از بحران‌های هویت ملی، مشروعیت سیاسی، فقدان نفوذ، مشارکت اجتماعی، فقدان همبستگی و توزیع اقتصادی بیرون رود.

۴/۱- وجوه مشترک نظریه‌های نوسازی: این وجوه مشترک در چند مقوله زیر خلاصه می‌شود: الف- استفاده از فرضیات مشابهی چون نوسازی را یک فرآیند مرحله مرحله دانستن، توسعه را اروپایی دیدن و آن را مقوله‌ای رو به پیشرفت و طولانی معرفی کردن؛ ب- ارائه تعریف واحد از نوسازی که آن هم عبارت است از فرایند نظام یافته (همه جانبه)، انتقال دهنده از سنت به مدرنیته و درون‌زا؛ ج - تأکید بر روش‌شناسی‌های مشترک چون طرح بحث در سطح بسیار کلی و انتزاعی و تأکید بر نمونه‌های آرمانی پارسونز.

۵/۱- پیامدهای نظریه‌های نوسازی: این پیامدها در زمینه سیاست‌گذاری عبارت است از: الف - دو سری کشور توسعه یافته و توسعه نیافته وجود دارد؛ ب - کشورهای توسعه نیافته برای توسعه باید به توسعه یافته‌ها مراجعه کنند؛ ج - کمونیسم در جهان سوم مشکل جدی در راه توسعه است، از این رو باید از آن پرهیز کرد؛ د - توسعه یک راه دارد و آن راهی است که کشورهای توسعه یافته رفته‌اند؛ ه - کشورهای توسعه نیافته برای حل مشکلاتی که مانع توسعه می‌شود باید از آمریکا کمک بگیرند.

۲- فصل دوم: مطالعات اولیه نوسازی:

مهم‌ترین مطالعات اولیه نوسازی عبارت است از:

۱/۲- مک کلند می‌گوید: پیشرفت ناشی از انگیزه قوی است. این انگیزه را می‌توان از راه فرافکنی اندازه‌گرفت هم در سطح ملی و هم در سطح کلی. آن‌هایی که انگیزه‌های قوی‌تری دارند، توسعه بیشتری می‌یابند. انگیزه پیشرفت، در تربیت خانوادگی نهفته است و البته باید آن را از محیط خانوادگی به سطح مدیران، کارفرمایان و سیاست‌مداران برد.

۲/۲- اینکلس معتقد است برای توسعه به انسان‌های متجدد نیازمندیم که دارای ویژگی‌هایی چون پذیرش تجربیات جدید، داشتن استقلال رأی و عمل، اعتقاد به علم، تحرک‌گرایی، استفاده از

برنامه‌ریزی دراز مدت و وارد شدن در سیاست مدنی‌اند. به اعتقاد او، پرورش انسان‌های متجدد، به آموزش رسمی (چون مدرسه) و غیر رسمی (مانند کارخانه) بستگی دارد.

۳/۲. بلا در مطالعات خود، در پی کشف وجود یا عدم وجود رابطه بین مذهب با پیشرفت در ژاپن بود. او پی برد که به رغم تعدد مذهبی در ژاپن، آنها دارای یک حقیقت واحدند که عبارت است از برخورداری از روح ژاپنی. همین روح مذهبی به سه صورت بر رشد اقتصادی تأثیر گذاشته است: به صورت مستقیم: تقدس تلاش، تأکید بر ریاضت؛ غیر مستقیم و از طریق نظام سیاسی: تأکید بر خودکفایی، نظم و ایجاد وحدت، نفی تنبلی، طرد اسراف کاری و تقویت وفاداری.

۴/۲. در پاسخ به رابطه بین دموکراسی و رشد اقتصادی، لیپست می‌گوید: دموکراسی به شکل‌های مختلفی موجب رشد اقتصادی می‌شود، از جمله: به توسعه می‌انجامد، تحصیلات را گسترش می‌دهد، روحیه هم‌بستگی را تقویت می‌کند، جلوی افراط‌گری را می‌گیرد، به توزیع عادلانه‌تر ثروت دست می‌زند و توسعه صنعتی شکل خود را می‌یابد.

۵/۲. ویژگی‌های خاص دیدگاه اولیه نوسازی: چهار دیدگاه بالا در ضرورت نوسازی مشترک است و نیز دارای برخی سئوالات مشترک از قبیل عامل توسعه چیست، اثرات آن کدام است، و غیره می‌باشد. مطالعات چهار گانه مذکور در اصول کلی مشترک‌اند، مثلاً آنها را عقب مانده تلقی می‌کنند و معتقدند برای رشد، آنها باید ویژگی‌های سنتی خود را به کنار نهند و یا به قول مک کلند باید تزریق ارزش‌های غربی به جهان سوم صورت بگیرد. اینکس انسان متجدد را انسانی با ارزش‌های غربی می‌داند. بلا ارزش‌های غربی چون عام‌گرایی را در توسعه مهم می‌داند و لیپست ارزش دموکراسی غربی را عامل توسعه می‌بیند. آنها در روش شناسی هم مشترک‌اند و اشتراکشان در استفاده از روش تجربی است.

۳- فصل سوم: مطالعات نوسازی جدید:

به دلیل انتقاداتی که بر نظریه نوسازی صورت گرفت، که به بخشی از آن، در بخش نقد همین مقاله اشاره می‌شود، مطالعات نوسازی جدیدی روی داد. برخی از مهم‌ترین نظریه‌های مطالعات نوسازی جدید عبارت است از:

۱/۳. وانگ (تبارگرای در مدیریت): محققین اولیه نوسازی، ارتقای رشد اقتصادی در چین را به دست کشیدن خانواده‌های چین از ارزش‌های سنتی منوط می‌دانستند ولی یانگ معتقد است در مورد آثار منفی ارزش‌های سنتی بر اقتصاد چین، زیاده‌روی شده است. یانگ ثابت می‌کند که شیوه مدیریت پدرسالارانه، استخدام فامیلی و مالکیت خانوادگی، تأثیر مثبتی در توسعه اقتصادی هنگ

کنگ داشته است. همه این‌ها یعنی تبارگرایی که دارای سه ویژگی بارز است: تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری، خودکفایی و استقلال بالا، و امکان بالا در تغییر دادن آن.

۲/۳- دیویس (دیداری مجدد از مذهب ژاپنی): به گفته دیویس، پیروان مکتب نوسازی در تبیین رابطه میان مذهب و توسعه، دچار چندین اشتباه شده‌اند. برخی این خطاها عبارت است از: مذهب، تأثیر مثبتی بر توسعه ندارد؛ تمدن موجب دنیوی شدن در همه می‌شود؛ فرهنگ ژاپنی، عامل توسعه آن کشور است. دیویس با رد این موارد سه‌گانه، نظریه جدیدی به نام حصارها ارائه می‌کند که عبارت است از: جوامع سنتی در مقابل پیشرفت خردکننده ارزش‌های سرمایه‌داری، به برپا کردن حصارها می‌پردازند تا از آشفستگی‌های ناشی از آن، در امان باشند و به پیشرفت دست یابند.

دیویس معتقد است مذهب ژاپنی به صورت‌های زیر بر توسعه آن کشور تأثیر گذاشت: مذهب ژاپنی هیچ محدودیتی در مقابل شغل، آمیزش با خارجی‌ان، توسعه شهرنشینی، تساهل با دیگران، دنیوی شدن مذهب و ایجاد امیدهای تازه پدید نیاورد. مذهب ژاپنی به تقویت روحیه وفاداری، ترویج فرهنگ کار، رشد ناسیونالیسم ژاپنی کمک کرد.

۳/۳- بنوعیزی (انقلاب اسلامی ایران): عزیزی به دلیل ارائه تصویر آرمانی از غرب و ارائه تعریف ایستایی از سنت، به انتقاد از نظریه‌پردازان قبلی نوسازی می‌پردازد و در عوض، طرح بازگشت به سنت را مطرح می‌کند و بر آن است که سنت همانند قرینه خود، یعنی تجدد، می‌تواند تجلی بخش، آفریننده و تحول‌ساز باشد و از این دریچه به بررسی نقش سنت در انقلاب ایران پرداخته و می‌نویسد: نوسازی در ایران شاهنشاهی، آثار منفی در پی داشت، در حالی که مردم با اصرار بر سنت، بر آن فائق آمدند. بنوعیزی با این توضیح، نتیجه می‌گیرد که: نوسازی موجب دنیوی شدن مردم نشد، بلکه آیین‌های سنتی به یک‌پارچگی مردم منجر گردید و سرانجام سنت بر تجدد فائق آمد، از این رو او توصیه می‌کند: باب گفت‌وگو در مورد سنت و تجدد باید باز بماند، اما این بار با تأکید بیشتر بر سنت.

۴/۳- هانتینگتون (بهره‌گیری از توسعه): وی علاوه بر ثروت، برابری و دموکراسی، عوامل دیگری چون ساخت اجتماعی، محیط خارجی و بستر فرهنگی را از عوامل رشد می‌داند. مراد از ساخت اجتماعی، گروه‌های نسبتاً مستقلی چون گروه‌های تجاری، حرفه‌ای، مذهبی و نژادی است. وی در توضیح محیط خارجی می‌گوید: رشد دموکراسی بیش از آن که نتیجه خود توسعه باشد، ناشی از کشورهای صاحب آن است. بستر فرهنگی شامل بررسی نقش مذهب در فرهنگ سیاسی است که طی آن شینتو مانعی برای دموکراسی پدید نیاورد، برخلاف اسلام. وی توسعه را ناشی از

دموکراسی خطی و دیالکتیکی و نه چرخشی می‌داند و از این رو انقلاب را مایه تحقق دموکراسی نمی‌داند. او می‌افزاید: آمریکا باید با گسترش ارزش‌های دموکراسی، به رشد جهان کمک کند.

۵/۳- خصوصیات ویژه نظریات جدید نوسازی: تکیه بیشتر بر سنت، که در گفته‌های عزیززی، هانتینگتون و دیویس وجود دارد؛ تکیه بیشتر بر عنصر تاریخ؛ یعنی کلی سخن نمی‌گویند بلکه از مصداق‌های عینی اتفاق افتاده کمک می‌گیرند؛ ارائه تحلیل‌های پیچیده‌تر که در آن به جای تأکید بر یک یا چند عنصر، بر مجموعه‌ای از عناصر تکیه می‌شود، مثل نقش دولت‌های استعماری در رشد نیافتگی.

بخش دوم: مکتب وابستگی:

این مکتب از سوی آلوین سو در ابعاد زیر بررسی شده است:

۱- فصل اول: چشم‌انداز وابستگی:

در این فصل به موارد زیر پرداخته می‌شود:

۱/۱- زمینه تاریخی:

مکتب نوسازی از دید آمریکا ولی مکتب وابستگی از نگاه جهان سوم و پیرامون به پدیده توسعه می‌نگرد. این مکتب از آمریکای لاتین و در عکس‌العمل به شکست برنامه کمیسون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین معروف به اکلا در اوایل دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت. برنامه اکلا به فقر بیشتر و شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرای داخلی و سلطه بیشتر خارجی منجر شد.

۲/۱- میراث فکری:

پربیش به عنوان یکی از رؤسای اسبق اکلا در سندی که به بیانیه اکلا معروف است، تقاضا می‌کند که روند صنعتی شدن در کشورهای آمریکای لاتین باید با خرید کالاهای سرمایه‌ای از سوی دولت‌ها همراه باشد، ولی دولت‌های آمریکای لاتین به این مسئله بی‌میلی نشان دادند و این امر به شکست برنامه اکلا منجر شد و راه را برای ظهور مکتب وابستگی باز کرد. مسئله دیگری که مکتب وابستگی از آن مایه می‌گیرد، نئومارکسیسم است. نئومارکسیسم متأثر از پیروزی انقلاب چین و کوبا بود. این مکتب با مارکسیسم تفاوت‌هایی داشت، از جمله این که جهان سوم در وضعیت فعلی آمادگی انقلاب را دارد، و تفاوت بعدی آن که انقلاب نه به وسیله کارگران بلکه به وسیله چریک‌ها محقق می‌شود.

۳/۱- فرانک و نظریه توسعه نیافتگی:

فرانک نخست به انتقاد از نظریه نوسازی پرداخت، از جمله ضعف مکتب نوسازی را در ارائه یک الگوی توسعه درون‌گرا در جهان سومی نشان داد. به اعتقاد فرانک، جهان سومی‌ها نمی‌توانند راه غرب را بروند، زیرا دست‌کم غرب تجربه استعمار را ندارد، در حالی که استعمار، عامل توسعه نیافتگی جهان سوم است. استعمارگران با انتقال مازاد اقتصاد جهان سومی‌ها، چرخه رشد را در آن کشورها معکوس کردند. فرانک هم‌چنین معتقد بود توسعه مترو پل ملی منوط به موقعیت اقتصادی آنها است. قمرها در صورتی به توسعه می‌رسند که پیوندشان را با مترو پل حفظ کنند. با رها شدن متروپل از بحران، توسعه قمرها متوقف می‌گردد. عقب مانده‌ترین مکان‌های جهان سوم، نزدیک‌ترین پیوند را با متروپل داشتند.

۴/۱- دوس سانتوس و ساختار وابستگی:

وابستگی زمانی روی می‌دهد که برخی کشورها توسعه یابند و برخی دیگر بخواهند با تکیه به آن، رشد یابند، از این رو رابطه آن دو نابرابر می‌شود. وابستگی انواعی دارد: وابستگی استعماری، مثل هند؛ وابستگی مالی - صنعتی، مثل برزیل؛ وابستگی تکنولوژیک صنعتی، مثل هنگ کنگ. به اعتقاد سانتوس، موانع زیادی بر سر راه توسعه کشورهای جهان سوم وجود دارد، از جمله: توسعه صنعتی، به وجود یک بخش تک‌محصولی وابسته است. به دلایلی چون واردات بیش از صادرات، توسعه صنعتی به شدت تحت تأثیر نوسانات تراز پرداخت‌ها قرار دارد. توسعه صنعتی به شدت با انحصار مراکز امپریالیستی بر تکنولوژی مشروط می‌گردد. دوس نتیجه می‌گیرد که عقب ماندگی اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته به واسطه عدم جذب آنها در نظام سرمایه‌داری نیست بلکه سلطه انحصاری سرمایه و تکنولوژی‌های خارجی در سطوح ملی و جهانی، عامل آن است.

۵/۱- امین (گذار به سرمایه‌داری پیرامونی):

نظریه امین درباره گذار به سرمایه‌داری پیرامونی دربردارنده جزئیات مهم زیر است:
گذار به سرمایه‌داری در پیرامون، اساساً با گذار به سرمایه‌داری در مرکز تفاوت دارد. سرمایه‌داری در پیرامون با ویژگی برون‌نگری یا گرایش به فعالیت‌های صادراتی مشخص می‌شود. مبادا پژوهش‌گران، کشورهای توسعه نیافته را با دوران اولیه توسعه در کشورهای مرکز مقایسه نمایند، زیرا در این کشورها ناموزونی حاد در توزیع بهره‌وری، عدم یک‌پارچگی بخش‌های مختلف تولید و وابستگی تجاری و مالی به دلیل سلطه مرکز وجود دارد. سرمایه‌داری پیرامونی بدون مبارزه با سلطه متروپل، قادر به تحصیل رشد اقتصادی نیست.

۶/۱ پذیره‌های اصلی مکتب وابستگی:

به رغم اختلاف بارز موجود بین پیروان نظریه وابستگی، وجوه مشترکی در بین آنها دیده می‌شود، از جمله: آنان وابستگی را به عنوان فرایندی عام در نظر می‌گیرند که در همه کشورهای جهان سوم صادق است؛ وابستگی به عنوان یک وضعیت خارجی قلمداد می‌شود؛ یعنی وضعیتی که از بیرون تحمیل می‌گردد؛ وابستگی معمولاً به عنوان یک وضعیت اقتصادی سنجیده می‌شود؛ وابستگی به عنوان بخشی از قطب‌بندی مناطق در اقتصاد جهانی قلمداد می‌گردد؛ وابستگی و توسعه‌یافتگی دو فرایند ناسازگارند، زیرا توسعه نیافتگی ناشی از انتقال مستمر مازاد به مرکز است.

۷/۱- مقایسه مکتب وابستگی و نوسازی:

نخست به شباهت‌ها می‌پردازد: شباهت‌ها عبارت است از: موضوع تحقیق، هم‌چنان توسعه جهان سوم است؛ روش تحقیق سطح بالایی از انتزاع را دارد و تأکید فراوانی بر فرایند توسعه صورت می‌گیرد.

اما تفاوت‌ها عبارت است از: مکتب نوسازی در پیشینه نظری و در علت‌یابی مشکلات جهان سوم و در پیش‌بینی مسیر توسعه و راه‌های دست‌یابی به آن، بر نظریات تکامل‌گرایی و کارکردگرایی، و بر توسعه درون‌گرا و سودمند و خوش بین بودن به آن، و بر گسترش رابطه با غرب، تأکید می‌کند، اما در مکتب وابستگی، بر برنامه اصلاحات اکلا و نظریات نئومارکسیسم تکیه شده، عامل توسعه‌نیافتگی، خارج ذکر می‌گردد و توسعه به مفهوم غربی، زیان بار قلمداد می‌شود و این مکتب به آن بدبین است و تنها راه حل را انقلاب سوسیالیستی می‌داند.

۲- فصل دوم: مطالعات سنتی وابستگی:

در این فصل سه نمونه از مطالعات اولیه وابستگی به شرح زیر بررسی می‌گردد:

۱/۲- باران (استعمار هند): مطالعه باران، تجربه توسعه نیافتگی ناشی از استعمار را در همه کشورهای جهان سومی به ویژه هند توضیح می‌دهد: هند در قرن ۱۸ یکی از توسعه‌یافته‌ترین کشورهای جهان بود. با سلطه انگلیس بر هند و غارت بی‌رحمانه منابع آن، ضعف اقتصادی هند شروع شد و ترویج کشاورزی تجاری، فلج‌سازی صنعت نساجی، بستن تعرفه زیاد برای محصولات صادراتی هند به انگلیس و برعکس، ورود سیل‌آسای محصولات انگلیس به هند، گسترش اختلافات داخلی، آموزش‌دهی غلط و غیره، موجب وابستگی اقتصاد هند شد.

۲/۲- نویسندگان مانتلی ریویو (بحران بدهی‌ها در آمریکای لاتین): نویسندگانی چون سوئیزی، مگ داف، ایوان و غیره کوشیده‌اند بحران بدهی آمریکای لاتین را با نظریه وابستگی، تفسیر نمایند.

از دیدگاه وابستگی، مسئله دیون خارجی نشان دهنده شدت یافتن وابستگی مالی است، مثلاً مکزیکی برای توسعه رفاه اجتماعی و گسترش زیرساخت‌های اقتصادی، به قرض روی آورد. در عوض، تقاضای جهانی نفت کاهش یافت، از این رو مکزیکی برای پرداخت وام و سود ناشی از آن، هم‌چنان وام گرفت. کشورها، بانک‌ها و شرکت‌های وام‌دهنده با استمهال بدهی و پرداخت وام بیشتر برای بازپرداخت اقساط و بهره وام‌ها، کشورهایی چون مکزیکی را بیشتر گرفتار کردند.

وام‌های جدید فرصت‌های تازه‌ای برای وام‌دهندگان جهت کنترل اقتصاد کشورهای وام‌گیرنده فراهم آورد. به علاوه، پرداخت وام‌های جدید، به اجرای برنامه‌های اقتصادی آنها، مثل افزایش مالیات‌ها و غیره موکول شد. آثار این پروسه، افزایش تورم و گرانی، کاهش اعتبار پول داخلی، توسعه بیکاری داخلی، کاهش نرخ رشد تولید ناخالص ملی، تشدید منازعات سیاسی، گسترش روحیه ضد آمریکایی و خروج ارقام میلیاردی برای سود وام بوده است.

راه حل چیست: ۱- اعلام ورشکستگی، ولی مفید نیست، زیرا یا طلبکاران را به دخالت نظامی و به قدرت رساندن عناصر دلخواه تشویق می‌کند یا جنگ اقتصادی راه می‌اندازد؛ ۲- کاهش نرخ بهره وام‌های گذشته و آینده از چهارده درصد به چهار درصد؛ ۳- افزایش دوره زمانی پرداخت اقساط؛ ۴- بخشودگی بخش‌هایی از وام‌ها، اما در عمل هیچ یک از این راه‌حل‌ها به صورت جدی دنبال نشد و از این رو وضعیت عقب‌ماندگی هم‌چنان ادامه یافت.

۳/۲- مطالعات لندبرگ (امپریاسیم تولید کارخانه‌ای در شرق آسیا):

لندبرگ این سؤال را مطرح نمود که آیا می‌توان الگوی توسعه در کشورهای کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ را برای جهان سوم توصیه کرد. او توضیح می‌دهد: استراتژی جای‌گزینی واردات که جهان سومی‌ها برای نجات خود انتخاب کرده بودند به دلایل زیر ناموفق بود: سرمایه و فن‌آوری لازم را برای شروع تولید صنعتی در اختیار نداشت. با قبول این استراتژی گرچه واردات کالاهای مصرفی کاهش می‌یافت اما واردات سرمایه خارجی و تکنولوژی خارجی افزایش می‌یافت. با شکست این استراتژی، استراتژی تشویق صادرات جای‌گزین آن شد. این استراتژی دو نتیجه را برای دو سری کشورها (سری اول: برزیل، هند و مکزیکی و سری دوم: کره، هنگ کنگ و سنگاپور) به همراه آورد که اولی به صادرات مصنوعات سنتی و دومی به صادرات مصنوعات غیرسنتی پرداخت. به هر حال نتایج، کمی امیدوارکننده بود. علت این موفقیت، انتقال سرمایه‌های خارجی به این مناطق به دلیل افزایش نرخ تولید در کشورهای مادر بود و البته مشکلاتی چون اعتصابات کارگری، هزینه بالای حمل و نقل مواد اولیه و... کاهش می‌یافت، ولی از دیدگاه نظریات وابستگی، توسعه

صنعتی مبتنی بر صادرات نمی‌تواند به اقتصاد پویا منجر شود، زیرا اولاً: تولیدات این کشورها بر اساس نیازهای بازار مصرف خارجی است؛ ثانیاً: مانع از رشد تکنولوژی فنی و کارگری می‌شود؛ ثالثاً: شرکت‌های چند ملیتی بر همه مراحل تولید نظارت کامل دارند. به هر روی، آنچه اتفاق می‌افتد یک اقتصاد سرمایه‌داری است نه یک اقتصاد مستقل داخلی.

۳- فصل سوم: مطالعات وابستگی جدید:

این مطالعات عبارت است از:

۱/۳- کاردوزو: توسعه مقارن با وابستگی در برزیل. کاردوزو معمولاً به عنوان یکی از شاخص‌ترین چهره‌های مطالعات وابستگی جدید شناخته می‌شود. شباهت نظریه او با نظرات پیشین وابستگی عبارت است: توسعه جهان سوم کانون تحقیقات است؛ سطح تحلیل، ملی است؛ وابستگی، مرکز و پیرامون از مفاهیم عمده است؛ وابستگی به عنوان عاملی مضر در مسیر توسعه است. اما تفاوت‌ها: مطالعات اولیه برخلاف مطالعات جدید بر الگوی عام وابستگی، بر مؤلفه‌های بیرونی، بر اقتصادی بودن وابستگی و بر یک طرفه بودن توسعه نیافتگی تأکید می‌کند. به اعتقاد کاردوزو، رژیم نظامی برزیل دارای خصوصیات زیر بود: افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در تولید صنعتی؛ به عهده گرفتن نقش‌های اقتصادی و سرکوب سیاسی از جانب بخش نظامی؛ متلاشی شدن قدرت طبقه کارگر و بالاخره از بین رفتن نظام سیاست چون انتخابات آزاد و احزاب؛ از این رو کاردوزو این ایده را که سلطه خارجی هیچ فرصتی برای توسعه ملی باقی نمی‌گذارد، رد می‌کند و از محققین می‌خواهد الگوی جدیدی در این باره ارائه کنند. خود او الگوی توسعه مقارن با وابستگی یا توسعه وابسته را مطرح کرد. الگوی وی ترکیب نظریه نوسازی (تأکید بر داخل) و وابستگی (تأکید بر بیرون) بود، از این رو استدلال وی عبارت بود از: منافع شرکت‌های خارجی تا حدی با رونق داخلی کشورهای وابسته سازگار می‌شود و به این معنا آنها خود به ارتقای توسعه کشور پیرامونی کمک می‌کنند، ولی توسعه وابسته به دلیل فقدان تکنولوژی مستقل و غیره ناقص است.

به اعتقاد کاردوزو عوامل داخلی سیاسی مؤثر بر عقب‌ماندگی عبارت است از: دولت نظامی و خلع ید شدن بورژوازی محلی از سوی دولت و شرکت‌های چند ملیتی.

۲/۳- اودائل: ظهور دولت دیوان‌سالار - اقتدارگر در آمریکای لاتین:

اودائل با طرح نوع خاصی از تأثیر دولت داخلی، بر غنای مباحث توسعه وابسته افزود. ویژگی‌های چنین دولت دیوان‌سالاری از نظر او عبارت است از: حاکمیت دیوان‌سالاران؛ انحصار سیاسی؛ انحصار اقتصادی؛ سیاست زدایی، و تعمیق سرمایه‌داری وابسته. اودائل در پاسخ به این سؤال که چرا چنین

دولت‌هایی روی کار آمدند، به بحران اجتماعی داخلی آن کشورها اشاره می‌کند؛ از این رو این کشورها برای حل بحران اقتصادی به جای‌گزینی واردات دست زدند اما به سرعت این سیاست‌ها بی‌اثری خود را نشان داد. ناتوانی دولت موجب مخالفت‌های مردمی شد اما ارتش در واکنش به این مخالفت‌های مردمی یا برای از بین بردن آن، خود را بسیج کرد و قدرت را به دست گرفت و استراتژی تعمیق صنعت را پیشه نمود که عبارت بود از تولید کالاهای پیچیده‌تر چون اتومبیل. سرمایه بین‌المللی از سوی شرکت‌های چند ملیتی، حمایت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول داخلی از عوامل محرکه چنین دولتی است اما این دولت به تدریج ضعیف می‌شود و ناچار می‌شود در سیاست گذشته خود تعدیل‌هایی انجام دهد و به یک دولت دموکراتیک تبدیل شود و یا حتی در یک انتخابات دموکراتیک به دلیل موفقیت در عملکرد، انتخاب شود، ولی برخی از آنها از مرحله اول تجاوز نمی‌کنند.

۳/۳- ایوانس: شکل‌گیری ائتلاف سه‌گانه در برزیل:

برزیل در دهه ۱۹۷۰ رشد اقتصادی خوبی داشت ولی در اوایل دهه ۱۹۸۰ وضعیت اقتصادی بدی پیدا کرد و شورش‌های اجتماعی در این کشور رخ نمود. علت آن رشد و این رکورد چه بود؟ ایوانس آن را ناشی از متغیر محیط خارجی و تناقضات داخلی می‌داند و از این رو ائتلاف دولت داخلی، چند ملیتی‌ها و سرمایه را عامل رشد می‌داند. این مشارکت متضمن منافع متقابل بود. البته به این اتحاد سه‌گانه، فضای مساعد بین‌المللی و فداکاری مردم برزیل را نیز باید افزود، ولی در دهه ۱۹۸۰ با تغییر محیط خارجی و رشد تضادهای داخلی، رشد برزیل متوقف شد.

در محیط خارجی، باید به افزایش نرخ‌های بهره، افزایش جریان خروج سرمایه، فرارسیدن سررسید پرداخت وام‌ها و کاهش سرمایه‌گذاری توجه کرد. در بخش تضادهای داخلی باید به افزایش نرخ تورم، وخامت تراز پرداخت‌ها، و بی‌اعتماد شدن محلی از دولت هم توجه کرد. دولت در مقابل این بی‌ثباتی‌ها یا باید به حمایت سرمایه محلی دست می‌زد یا خصوصی‌سازی می‌کرد و یا به اعمال فشار بیشتر روی می‌آورد که برزیل، سومی را انتخاب کرد که به روی کار آمدن نظامیان منجر شد.

۴/۳- گلد: فرایند وابستگی پویا در تایوان:

گلد به جای تحقیق درباره بی‌ثباتی اقتصادی و هرج و مرج سیاسی، به تبیین توسعه معجزه‌آسای تایوان پرداخت. گلد می‌گوید: تایوان تحت استعمار ژاپن به یک‌سری قواعد توسعه چون نظم دست یافت. در زمان استعمار چینی‌ها همه اینها از دست رفت. با فرار تومین‌تانگ به تایوان، تایوان تحت حمایت آمریکا قرار گرفت. سپس یک حکومت اقتدارگرا پدید آمد و به اصلاحات ارضی و صنعتی

کردن و آزادسازی اقتصاد و بین‌المللی کردن آن و اجرای سیاست جای‌گزینی واردات دست زده، ولی در تایوان هم ائتلاف سه گانه دولت نظامی، سرمایه محلی و چند ملیتی‌ها به چشم می‌خورد و همین از عامل رشد و پیشرفت گردید.

۵/۳- خصوصیات ویژه نظریات وابستگی جدید:

در کنار استفاده از مفاهیم اولیه نظریه وابستگی، مفاهیم جدیدی چون وابستگی پویا خلق شد. مطالعات جدید وابستگی، نسبت به مطالعات سنتی، به وضعیت‌های خاص وابستگی در طول تاریخ بیشتر توجه نموده است. دولت در جهان سوم، دیگر به عنوان یک دولت وابسته به بیگانه در نظر گرفته نمی‌شود بلکه عامل فعالی است که در ضمن با سرمایه محلی و سرمایه بین‌المللی نیز همکاری دارد.

بخش سوم: مکتب نظام جهانی:

در این مکتب مباحث زیر مورد توجه است:

۱- فصل اول: چشم‌انداز نظام جهانی:

در چشم‌انداز نظام جهانی باید به نکات زیر توجه کرد:

۱/۱- زمینه تاریخی: دلایل پیدایش تئوری نظام جهانی والرشتاین عبارت است از: حفظ آهنگ رشد در شرق آسیا؛ هویدا شدن شکست مارکسیسم انقلابی در دوره حاکمیت کمونیسم و آشکار شدن نشانه‌های پایان سیادت آمریکا بر اقتصاد جهان .

۲/۱- پیشینه نظری: ریشه‌های فکری یا پیشینه نظری شکل‌گیری نظریه نظام جهانی والرشتاین دو چیز است: ۱- ادبیات نومارکسیستی؛ والرشتاین تحت تأثیر افکار فرانک و امین قرار داشت و از این رو واژه‌های نومارکسیستی چون مبادله نابرابر، مرکز و پیرامون را برگزید؛ ۲- مکتب فرانسوی سالگشت: برادل، مؤسس این مکتب، به طرح سؤالات کلان علاقه داشت و با مطالعه تاریخ در پی کشف واقعیت‌های کلان بود.

۳/۱- روش‌شناسی: والرشتاین از پنج فرض تحقیقات سنتی علوم اجتماعی بر فرآیند تحقیقات ناخشنود بود. این ناخشنودی‌ها عبارت بود از: ناخشنودی در مرزبندی بین رشته‌های علوم اجتماعی، و معتقد بود که رشته‌های علوم اجتماعی یک رشته است؛ ناخشنودی در مورد تفکیک تاریخ از علوم اجتماعی، و معتقد بود آن دو، یکی است؛ ناخشنودی در مورد واحد تحلیل که جامعه است یا دولت. او می‌گوید این واحد تحلیل باید نظام جهانی یا تاریخی باشد؛ ناخشنودی در مورد تعریف سرمایه‌داری،

یعنی غرب. به اعتقاد او نظام اقتصادی جهانی شده است؛ ناخشنودی در مورد اندیشه پیشرفت که همواره آن را خطی و رو به رشد می‌دانند، در حالی که ناموزون است. بر اساس روش‌شناسی مذکور، والرشتاین با مفهوم نظام دو قطبی مخالف است و از این رو دنیا را پیچیده‌تر از آن می‌داند که بتوان آن را به پیرامون و مرکز تقسیم و تحلیل کرد. پیشنهاد وی برای چنین تحلیلی تقسیم جهان به مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون است. به اعتقاد وی، مرکز به دو جهت به نیمه پیرامون نیاز دارد:

۱- مانع فروپاشی سیاسی سیستم مرکز و پیرامون می‌شود؛ ۲- سرریز بحران‌های اقتصادی است. نیمه پیرامونی‌ها دو ویژگی دیگر هم دارند: در آنها مبادله نابرابر است و نیز دولت بر بازار کنترل دارد. یک کشور پیرامونی در صورت اغتنام از فرصت (جای‌گزین کردن بازار خارجی به جای بازار داخلی در شرایط ویژه) ارتقا از طریق دعوت که در پی دعوت و انجام همکاری نزدیک و صمیمانه با سرمایه‌داران خارجی صورت می‌گیرد و ارتقا از طریق اعتماد به نفس می‌تواند وارد حوزه نیمه پیرامونی شود، مانند تانزانیا. راه ارتقا از موقعیت نیمه پیرامونی به موقعیت مرکز با فراهم آوردن و در اختیار گرفتن بازار بزرگ ناشی از توسعه ارضی و غیره میسر است، مانند انگلیس. والرشتاین کشورهای با مالکیت دولتی را سوسیالیسم نمی‌داند اما آنها را جزو کشورهای نیمه پیرامونی تلقی می‌کند.

۴/۱- تاریخ اقتصاد جهانی سرمایه‌داری:

تاریخ نظام‌های مرکز، دو بخش دارد: قبل و بعد از سال ۱۹۴۵. قبل از ۱۹۴۵ این نظام دارای دو ویژگی است: قطب بندی مناطق جهان و الحاق نیروی کار ارزان به خود. بعد از ۱۹۴۵ هم ویژگی‌هایی دارد، از جمله: رشد فزاینده اقتصاد جهانی و افزایش نیروهای مخالف، اما نیروهای مخالف در نهایت سرخورده شدند که علت آن عبارت بود از: تضاد در اهداف؛ یعنی از یک سو طالب عدالت اجتماعی، و از سوی دیگر طالب رشد سریع اقتصادی بودند، ولی به اعتقاد والرشتاین تنها راه نجات، به راه انداختن یک جنبش جهانی است، زیرا نهضت‌های مبارز طبقاتی داخلی، این توانایی را ندارند. با این وصف، وی قطع ارتباط با جهان را برای دستیابی به توسعه نمی‌پسندد؛ از این رو، تفاوت‌های جدی بین نظریه وابستگی و نظام جهانی پدید می‌آید.

۲- فصل دوم: مطالعات جهان شمول در دیدگاه نظام جهانی:

از میان سه مکتب رایج توسعه، تنها دیدگاه نظام جهانی است که واحد تحلیل خود را کل جهان قرار داده است و از این رو تنها این مکتب است که می‌تواند با راهبرد متمایز خود به مطالعه و بررسی پویس‌های جهانی که عموماً دیدگاه‌های نوسازی و وابستگی به آن بی‌توجه بوده‌اند، بپردازد. برخی از این دیدگاه‌ها عبارت است از:

۱/۲ - والرشتاین: مرحله نزولی اقتصاد جهانی سرمایه داری:

والرشتاین با قبول این فرض اولیه که پویس‌های اقتصادی دنیای جدید در چارچوب اقتصاد جهانی سرمایه داری اتفاق می‌افتد، ادعا می‌کند که بدون قرارداد هر یک از واحدهای سرزمینی خاص در درون نظم چرخشی و دوره‌های بلند مدت اقتصاد جهانی به عنوان یک کل، نمی‌توان توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی را تحلیل کرد، از این رو اهمیت درک این نظم چرخشی به آن است که در بردارنده شواهدی دلالت‌کننده بر وجود یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است.

بررسی این اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نشان از آن دارد که یک الگوی نامتقارن توسعه در نقاط مختلف اروپا شکل گرفت که عبارت است از: الف - مرکز، که در دارای مشخصاتی چون افزایش بهره‌وری، ارزش اضافی، برقراری انحصار، تمرکز فزاینده سرمایه، سلطه بر بخش بزرگی از محصولات عمده در بازار جهانی، و استعمار کنترل مستقیم تولید مواد اولیه است. البته در بین مرکز، گاه چند کشور مثل هلند و گاه چند کشور دیگر مثل انگلیس در رأس بودند؛ ب - پیرامون، که به تولید مواد خام صادراتی، کاهش هزینه‌ها، افزایش بیکاری، و کاهش قدرت طبقه مالک شناخته می‌شد، مثل لهستان؛ ج - نیمه پیرامون: کشورهای نیمه پیرامون دست‌خوش قدرت‌های مرکز واقع شده و این قدرت‌ها آزادانه به مداخله در امور داخلی آنها پرداختند. در این کشورها پایگاه مالیاتی قوی، نیروی مستحکم نظامی و دولت مقتدر ایجاد شد که در مجموع امکان پیاده کردن سیاست‌های سوداگرانه و حمایتی را فراهم می‌ساخت؛ مثل اسپانیا؛ د - کشورهای بیرون از صحنه: مثل کشورهای روسیه، هند و آفریقای غربی که تنها از طریق تجارت، با اقتصاد جهانی اروپایی پیوند یافتند.

۲/۲ - برگسن و شوئبرگ: امواج بلند استعمار:

به اعتقاد آن دو در طول تاریخ نظام جهانی، جهان مرکز با حرکت رفت و برگشتی خود در طول پیوستار چند قطبی، چرخه‌هایی از استعمار و استعمارزدایی را در سطح جهان به نمایش گذاشته است. برگسن و شوئبرگ از این الگوی نظری برای تفسیر و تحلیل حرکت تاریخی درازمدت استعمار از آغاز تا به امروز بهره برده‌اند، از این رو، آن دو پنج مرحله مختلف را در طول تاریخ استعمار بازشناسی کرده‌اند: اول: ۱۵۰۰ تا ۱۸۱۵، دوره بی‌ثباتی و ناپایداری در مرکز و عدم توانایی دولت‌های برتر برای برقراری آرامش جهانی؛ دوم: ۱۸۱۵ تا ۱۸۷۰، دوره ثبات سیاسی در مرکز و آغاز دوران تجارت آزاد در جهان؛ سوم: ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۵، دوره بی‌ثباتی مجدد در مرکز به علت ظهور قدرت‌های جدیدتر در مرکز چون آلمان و آمریکا؛ چهارم: ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳، دوره پایداری مرکز و ظهور قدرت برتری چون آمریکا و جنبش استعمارزدایی؛ پنجم: ۱۹۷۳ تا به امروز، دوره آغاز موج سوم استعمار با

مشخصاتی چون افول آمریکا و اعمال نظارت‌های سیاسی بیشتر بر پیرامون، از این رو آن دو، سه دوره بلند استعمار ۱۵۰۰ (اسپانیا)، ۱۸۱۵ (انگلیس) و ۱۹۴۵ (آمریکا) را تشخیص داده‌اند که اولین موج آن مخرب تر و با انقراض جمعیت بومی و انهدام کامل نظام اجتماعی محلی و دومین موج آن با اشغال سرزمین‌ها و سومین موج با نفوذ و وابستگی همراه بوده است.

ضمن این‌که مقایسه این دوره‌های استعمار نشان می‌دهد که دوره زمانی آن به تدریج کوتاه‌تر، تخریب آن کمتر ولی حوزه آن وسیع‌تر است. با ادامه این طرز استدلال به نظر می‌رسد که امواج استعمار در نهایت ممکن است به قدری کوتاه و سبک‌تر شود که در واقع از نظرها محو گردد.

۳/۲- گروه کار تحقیقاتی: الگوهای جهانی جنبش‌های کارگری:

از نظر گروه کار تحقیقاتی، هم الگوی مارکسیستی و هم اقتصاد محوری مدل ویسکانسین به دلیل عدم توانایی در تبیین جنبش کارگری در جوامع غیرصنعتی و عدم توجه به ابعاد مختلف فرهنگ و رفتار کارگران و نیز تکیه بر تاریخچه جنبش کارگری در سطح ملی و محلی ناتوان‌اند، در حالی که گروه تحقیقاتی به این نتیجه رسید که امواجی از مبارزات نیروی کار در طول دوره جدید صنعتی با حوزه عملیات گسترده و جهانی پدید آمده است. بروز این دوره‌های متناوب جهان‌گستر در مبارزات کارگری نشان دهنده این است که جنبش‌های کارگری در میان ملل مختلف از فرایندهای اجتماعی مشابهی پیروی می‌کند.

گروه کار تحقیقاتی جنبش کارگری را به دو نوع مختلف جنبش‌های سیاسی نیروی کار با هدف کسب و افزایش قدرت سازمان‌های وابسته خود در درون نظام سیاسی و جنبش‌های اجتماعی نیروی کار با هدف کسب استقلال نسبی از احزاب سیاسی تقسیم می‌کند. به نظر گروه کار تحقیقاتی، اوج‌گیری جنبش سیاسی نیروی کار ناشی از کاهش قدرت خرید واقعی کارگران و تشدید بیکاری ناشی از خودکار شدن تولید و اوج‌گیری جنبش اجتماعی نیروی کار متأثر از کاهش قدرت چانه‌زنی نیروی کار و تحولات ساختاری در فرایند کار و تولید بوده است.

گروه مزبور، چهار گام را برای مطالعه و تحقیق در مورد الگوهای جهانی جنبش‌های کارگری پیشنهاد می‌کند: ۱- انجام تحلیل محتوا در مورد یک گروه منتخب از هفته‌نامه‌ها، روزنامه‌های نمایه‌دار و سالنامه‌ها از سال ۱۸۷۰ به بعد؛ ۲- تدوین شاخص‌های جهانی بر پایه اطلاعات گردآوری شده در تحلیل محتوای مذکور و بررسی آن در سه حوزه مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون؛ ۳- تطبیق و مقایسه الگوهای جهان شمول جنبش‌های کارگری به دست آمده از تحلیل محتوا و سایر منابع اطلاعاتی؛ ۴- طراحی الگوهای جهان شمول جنبش‌های کارگری بر مبنای یافته‌های تحقیقاتی.

در مجموع، گروه کار تحقیقاتی بر آن است که با بررسی خط سیر تضاد میان کار و سرمایه در سطح بالا، مطالعات مربوط به جنبش‌های کارگری در سطح ملی و محلی را نیز بهتر می‌توان درک و تفسیر کرد.

۴/۲- خصوصیات ویژه مطالعات جهان‌شمول در دیدگاه نظام جهانی عبارت است از: ۱- دیدگاه نظام جهانی، بر خلاف دیگر مکاتب توسعه، اصرار دارد نظام جهانی را واحد تحلیل خود قرار دهد؛ ۲- از لحاظ اولویت‌های تحقیقاتی این دیدگاه، والرشتاین تأثیر مرحله نزولی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در قرن هفدهم را بر توسعه مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون بررسی کرده و برگسن و شوئبرگ واکنش‌های اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را بر پروسه استعمار و استعمارزدایی مطالعه کرده و آر. دبلیو. جی الگوهای متغیر مبارزات نیروی کار را در سطح جهانی وجهه همت خود قرار داده است.

۵/۲- از لحاظ روش‌شناسی، دیدگاه مزبور، در مطالعه و بررسی مسائل مورد تحقیق خود از یک رویکرد تاریخی دراز مدت استفاده می‌کند؛ والرشتاین از ۱۴۵۰ تا ۱۷۵۰، برگسن و شوئبرگ از ۱۴۱۵ تا کنون و آر. دبلیو. جی از ۱۸۷۰ به بعد را. دانش پژوهانی که در چارچوب دیدگاه نظام جهانی فعالیت می‌کنند، نمی‌توانند برای پاسخ‌گویی به سئوالات جهان‌شمول خود به مجموعه داده‌های جاری که غالباً نیز در سطح ملی گردآوری شده است، اکتفا نمایند.

۳- فصل سوم: مطالعات ملی در دیدگاه نظام جهانی:

در مطالعات ملی چند دیدگاه زیر مطرح می‌شود:

۱/۳- والرشتاین در بحث مربوط به هنگ کنگ علت موفقیت آن را در امور زیر می‌بیند: ۱/۱/۳- در دهه پنجاه و شصت: تبدیل شدن به دیپوی صادراتی کالاهای مصرفی غرب؛ بهره‌مندی از مواد خام و نیروی کار ارزان؛ تضادهای آن با چین و فرار سرمایه‌گذاران چینی به هنگ کنگ؛ ورود سرمایه‌ها و نیروی کار ارزان چینی به هنگ کنگ؛ وجود ثبات سیاسی در آن کشور؛ وجود شرایط آسان کار و سرمایه‌گذاری و نیز فقدان مبارزه طبقاتی در درون.

۲/۱/۳- دهه هفتاد: افزایش دست‌مزدها به دو برابر؛ به کارگیری تبلیغات اقتصادی؛ تنوع‌گرایی اقتصادی؛ ایجاد مشاغل جدید؛ توسعه راه‌ها و بزرگراه‌ها. با این اقدامات هنگ کنگ از سه بحران پیش آمده نجات یافت. این سه بحران عبارت بود از: افزایش هزینه‌های نیروی کار، توسعه کشورهای پیرامونی چون کره، و تحریم‌های چین.

۳/۱/۳- دهه هشتاد: انتقال صنایع مرکز به پیرامون؛ تأسیس دفاتر مالی بزرگ در هنگ‌کنگ؛ ایجاد مناطق ویژه اقتصادی؛ رفع هرگونه محدودیت مالی برای بانک‌داران؛ پایین آوردن مالیات‌ها؛ اعطای وام‌های ساده و گسترش بازارهای ماورای کار.

۲/۳- والرشتاین با نگاه جهانی تحولات اقتصادی، آمریکا را به عنوان مرکز در دهه ۱۹۸۰ بررسی می‌کند: در دهه هشتاد در آمریکا پدیده صنعت‌زدایی اتفاق افتاد. صنعت‌زدایی به فرآیندی اشاره دارد که به کاهش اشتغال صنعتی می‌انجامد و نیز جابه‌جایی و انتقال گسترده در کارخانجات صنعتی به مناطق پیرامونی را در پی دارد. مهم‌ترین ظهور پدیده مذکور، ظهور شرکت‌های چند ملیتی به صورت‌های زیر است: شرکت‌های چند ملیتی به دلیل نارضایتی از شرایط کار در آمریکا فعالیت‌های خود را به پیرامون منتقل کردند؛ نوسازی صنایع قدیمی پرهزینه‌تر از ایجاد کارخانه‌های مدرن در مراکز پیرامونی با شرایط کار بهتر بود؛ سرمایه‌گذاری در صنایع با فناوری پیشرفته در کنار بازار مصرف گسترده، پرسودتر از سرمایه‌گذاری در صنایع قدیمی بود. در عوض، شکل‌گیری پدیده صنعت‌زدایی، پدیده تجدید ساختار قدیمی هم روی داد که در پی شدن شرکت‌های چند ملیتی دولت، آمریکا با فراهم آوردن مهاجرت نیروی کار ارزان مکزیکی و... به بازسازی صنایع قدیمی دست زد که کنترل موج صنعت‌زدایی و کاهش قدرت اتحادیه‌های کارگری را در پی داشت.

۳/۳- والرشتاین مراحل رکود و رشد اقتصادی چین را به این شرح توضیح می‌دهد و در این توضیح هم چون هنگ کنگ و آمریکا نگاه جهانی دارد و معتقد است رکود و رشد اقتصادی چین را بدون نظام جهانی نمی‌توان توضیح داد: کناره‌گیری از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به دلیل تحریم غرب و پافشاری چین بر مواضع سوسیالیسم چون اصلاحات ارضی و اجرای اقتصاد اشتراکی و نیز دخالت گسترده دولت و حزب کمونیست در امور اقتصادی؛ پیوند مجدد با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری که دلایل آن بسیار است، از جمله: نیاز غرب به نیروی کار ارزان و مواد خام فراوان و بازار مصرف چین و نیاز چین به رشد اقتصادی و خروج از بن‌بست و به انتها رسیدن برنامه‌های سوسیالیستی.

۴/۳- مهم‌ترین خصوصیات مطالعات ملی در دیدگاه و مقیاس نظام جهانی دو چیز است: مسائل ملی با مسائل جهانی تحلیل می‌شود و در واقع، والرشتاین کل جهان را واحد تحلیل خود قرار می‌دهد و به ارتباط پیچیده میان پویش‌های جهانی و نیروهای ملی توجه دارد.

نقد و بررسی

انتقادات فراوانی بر سه مکتب نوسازی، وابستگی و نظام جهانی وارد است، از جمله:

انتقاداتی بر مکتب نوسازی:

برخی از انتقادات وارده بر مکتب نوسازی عبارت است از:

۱- در این نظریه گفته می‌شود که کشورهای جهان سوم که جهان اسلام هم بخشی از آن به

شمار می‌روند، برای دستیابی به توسعه باید لزوماً در مسیر کشورهای غربی حرکت کنند، در حالی که تاکنون هیچ تجربه مفید و مثبتی در این زمینه وجود ندارد، به رغم این که کشورهای بسیاری از جهان سوم و جهان اسلام کوشیدند با الگوگیری و اخذ مدل‌های غربی نوسازی، به توسعه دست یابند. به هر روی، با توجه به تجربه‌ای که جهان غیرغرب در زمینه نامفید بودن الگوهای نوسازی غربی دارد، دیگر نمی‌توان و نباید تنها راه توسعه را در تبعیت از غرب دانست. به علاوه، تأکید بر مدل‌های نوسازی غربی، امکان تجربه راه‌های دیگر متکی بر درون را از بین می‌برد.

۲- همه الگوهای نوسازی خوشبینانه است، در حالی که طی چند دهه پیروی جهان سوم از الگوهای غربی، همه آنها را فقیرتر کرده که علت آن، تفاوت در شرایط زمانی و مکانی است؛ به این معنا که: فضای فرهنگی جهان سومی‌ها متفاوت از شرایط فرهنگی کشورهای غربی است. به علاوه، نیازهای مردمان جهان سوم با نیازهای مردم غرب فرق می‌کند، هدف از توسعه در دو دنیای جهان اول و جهان‌های دیگر همسان نیست، ابزارهای لازم برای توسعه و ترقی، با آنچه غربی‌ها از آن استفاده کرده‌اند، مغایر است. توسعه غربی بر پایه انباشت سرمایه و ثروت به غارت برده شده از جهان سوم بنا نهاده شده، در حالی که انباشت سرمایه به آن صورت برای جهان سوم از نظر فیزیکی و اخلاقی میسر نیست.

۳- در نظریه‌های نوسازی گفته و یا القا می‌شود که بین سنت و تجدد، تضاد وجود دارد؛ یعنی جوامع سنتی جهان اسلام نمی‌توانند به توسعه دست یابند مگر این که سنت را به کلی کنار بگذارند. البته طبیعی است که نظریه‌های نوسازی به دلیل خاستگاه غربی تئوری‌های نوسازی، از سکولاریسم مایه بگیرد، اما نظریه‌پردازان نوسازی، عمدی و سهوی، توجه ندارند یا نمی‌خواهند توجه کنند که مدرنیسم بر سنت اروپایی استوار است. در واقع، بدون سنت، مدرنیسم غرب معنا و مفهومی پیدا نمی‌کرد، از این رو است که اندیشمندانی چون ماکس وبر آلمانی، اعتراف می‌کنند که غرب بدون سنت پروتستانی نمی‌توانست به پیشرفت‌های تمدنی و مادی امروزی دست یابد

۴- مباحث و مطالب پژوهش‌گران و اندیش‌مندان مکتب و نظریه نوسازی، کلی و عمومی است و فرضیات آنان از محدوده‌های زمان و مکان فراتر می‌رود. علت این کلی‌گویی و عام‌گرایی، آن است که خود را از تیررس انتقاد دور نگاه دارند و از این رو اگر از آنها پرسیده شود درباره کدام دولت و ملت نسخه می‌پیچید، طفره می‌روند. به علاوه، کلی و عمومی‌گویی سخنی است که می‌تواند درست به نظر آید، به خصوص در مواقعی که گوینده چنین سخنی از غرب به اصطلاح پیشرفته و متمدن باشد.

هم‌چنین، در مواقعی که قصدی بر ارائه راه حلی وجود نداشته باشد، بازار مکتوب کلان‌نگری و کلان‌گویی داغ می‌شود، در حالی که الگوهای توسعه‌یاب در غرب، از سطح نظری، که سطح کلانی است، به سطح اجرا و عملیات که جزئی‌گو و جزئی‌نگر است، منتقل شده است.

۵- نظریه‌های نوسازی با اتهام دیگری هم روبه‌رو است و آن این‌که: چیزی بیش از یک ایدئولوژی جنگ سرد نیست و از این رو به توجیه‌گر و جاده صاف کن دخالت‌های آمریکا در جهان سوم بدل شده است. توضیح این مطلب چندان دشوار نیست، زیرا می‌توان به روشنی دریافت که آمریکا همانند هر قدرت مستبدی، قبل از آمدن و پیش از هر حضور فیزیکی در سرزمین‌های دیگران، زمینه‌های فکری و نرم‌افزاری آن را فراهم می‌کند، زیرا بی‌شک بدون چنین اقدامی امکان حضور طولانی و بادوام در جهان سوم و جهان اسلام میسر نیست. علاوه بر آن، هنگامی که الگوی نوسازی غربی با تبلیغات وسیع رسانه‌ای در جهان سوم پذیرفته می‌شود، تقاضای آنان از غربی‌ها برای حضور و یا ماندن جهت اجرای این الگوها تشدید می‌شود.

عزیم‌ترین ایراد بر نظریه‌های نوسازی آن است که از عامل مهم سلطه خارجی در عقب‌ماندگی جهان سوم غفلت کرده‌اند و این غفلت، تعمدی است. نقش عامل خارجی در انحطاط جوامع شرقی، بسیار مهم و اساسی است تا حدی که در اکثر نظریه‌پردازی‌های مسلمانان از عقب‌ماندگی جهان اسلام، عامل سلطه بیگانگان پررنگ است؛ به عنوان مثال، سرمایه‌داری غربی، در مرحله نخست (قرن‌های شانزده - هجده) سرمایه‌داری تجاری را گذرانید. از اواخر قرن هجده، سرمایه‌داری صنعتی شکل گرفت. سرمایه‌داری تجاری، بر خلاف سرمایه‌داری صنعتی، که به دخالت در تولید می‌پرداخت، به تسلط بر بازارها می‌اندیشید. در نتیجه، به تأسیس کمپانی‌ها برای سلطه بر ماورای بحر منطقه اروپا می‌پرداخت. پیامد این تحرک آن بود که: آفریقای شمالی تبدیل به بازار تأمین برده شد و بردگان، منابع مولد مناطق گوناگون از جمله مناطق تازه کشف شده‌ای مثل آمریکا گردیدند. تمدن‌های شناخته شده و قدیمی در قاره‌های آمریکا و استرالیا از بین رفت و سرمایه‌ها و ثروت‌های افسانه‌ای آسیا نابود شد. به تدریج، تسخیر و غارت آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، سبب تراکم بین‌المللی ارزش‌ها و سرمایه‌ها در اروپا گشت. به مرور، این تراکم سرمایه، غرب را از دوره سرمایه‌داری تجاری، به سرمایه‌داری صنعتی رساند. در عصر سرمایه‌داری تجاری، غارت مستقیم منابع، هدف اصلی بود، اما در عصر سرمایه‌داری صنعتی، اروپا به بازار فروش نیازمند بود و توسعه بازار فروش مطرح شد. (عباس صالحی، نظریه‌ها در باره انحطاط تمدن اسلامی و ایران، مندرج در: www.bashgah.net).

۷- نوسازی، یک عمل مفید تلقی می‌شود و به دلیل مفید بودن، چاره‌ای جز دستیابی به آن نیست. نوسازگرایان حیات بشر را به آن گره زده‌اند و گویا بدون آن، همه چیز بی‌معنا است و زندگی بی‌آن، درست جریان نمی‌یابد. این معنا و مفهومی است که تئوری‌های نوسازی ارائه می‌کنند. این تئوری نمی‌گوید می‌توان با الگوهای دیگری به زندگی سعادت مندی دست یافت. افزون بر آن، نوسازی بعد کمی دارد و تنها ابعاد مادی زندگی اجتماعی را در برمی‌گیرد. بالاترین هدف نوسازی، ساختن جامعه‌ای است که در رفاه مادی باشد، از این رو در آن از امور معنوی خبری نیست. در نوسازی، از معنویت سخنی گفته نمی‌شود، و انسان مدرن انسانی است که با خدا و آسمان ارتباطی ندارد.

۸- در مطالعات سنتی نوسازی، سنت عامل توسعه است، ولی در مطالعات جدید نوسازی، سنت به عنوان عاملی مثبت برای توسعه است، اما نگاه به این سنت، غیرمذهبی است؛ به این معنا که در پروژه سنت، به مذهب نقش موثری نمی‌دهند. نکته دیگر آن که، چنین نگاهی به سنت، نگاه ابزاری است؛ یعنی سنت تا جایی مورد توجه است که به کار پروژه نوسازی آید نه چیزی بیش از آن، بنابراین، همه سنت مورد توجه آنان نیست. این نکته را هم می‌توان افزود که مراد از سنت مذکور، سنت یونانی است، در حالی که سنت یونانی بدون سنت اسلامی، معنای عمیقی نمی‌یابد، زیرا تمدن اسلامی، حلقه واسطه و انتقال دهنده سنت یونانی به اروپا است و این ادعایی است که از سوی اندیشمندان غربی چون مونتگمری وات هم تأیید شده است:

برخی می‌گویند اعراب فقط انتقال دهنده علوم به غرب بوده و قبل از آن، مقلد یونانی‌ها در زمینه علوم بودند، ولی حقیقت آن است که اعراب برخی از علوم را توسعه داده و یا تکمیل کرده‌اند، مثلاً آنها اعداد را تعلیم دادند، بنیان‌گذار علم حساب، توسعه دهنده علم جبر، پایه‌گذار علم هندسه و کاشف مثلثات بودند. مدرسه اسکندریه، دانشگاه جندی شاپور و مدرسه حران در جهان اسلام قرار داشت. این پیشرفت‌ها مدیون عصر ترجمه اسلامی است. عصر ترجمه اسلامی موجب توسعه علم گردید، زیرا سیل ترجمه کتاب‌های یونانی به جهان اسلام را در پی داشت. ترجمه اولیه کتاب‌ها از زبان سریانی صورت گرفت و البته نقش مسیحیان نسطوری نیز قابل توجه است. در بین مترجمان مسلمان حنین بن اسحاق مشهورترین است که بیشتر آثار بقراط و جالینوس را ترجمه کرده است. بی‌شک دستاوردهای مسلمانان در عصر ترجمه زمینه عصر ترجمه غربی را فراهم آورد. (وات، مونتگمری، تأثیر اسلام بر اروپای قرون وسطی، ترجمه حسین عبدالحمیدی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، قم، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴).

انتقاداتی بر مکتب وابستگی:

در این مکتب اشکالاتی از قبیل موارد زیر وجود دارد:

۱- در مکتب وابستگی، وابستگی به عنوان یک وضعیت خارجی قلمداد می‌شود؛ یعنی وضعیتی که از بیرون تحمیل می‌گردد. این سخن نه درست و نه غلط است و به بیان دیگر، هم درست و هم غلط است، زیرا تا ضعف و کاستی‌هایی در درون یک کشور نباشد، عامل خارجی نمی‌تواند بر آن کشور فائق آید. از سوی دیگر، اگر دشمن خارجی قوی و زورش بیش از زور کشور دیگری بود، گناه عقب ماندن چندان بر عناصر داخلی نخواهد بود، نه این که اصلاً نباشد. نتیجه این که، هم عقب افتادن و هم عقب نگاه داشتن به دو عامل درون و بیرون به نسبت متفاوت در هر کشوری مربوط می‌شود. به بیان دیگر، عقب افتادگی هم به عامل درون مربوط است و هم به عامل بیرون. تعیین سهم هر یک، به زمان و مکانی بستگی دارد که وابستگی در آن روی داده است.

۲- وابستگی غالباً به عنوان یک وضعیت اقتصادی سنجیده می‌شود؛ یعنی این که وابستگی به عنوان بخشی از قطب بندی مناطق در اقتصاد جهانی قلمداد می‌گردد. وابستگی و توسعه یافتگی دو فرایند ناسازگار با جهت گیری‌های مالی و پولی و اقتصادی است، زیرا توسعه نیافتگی ناشی از انتقال مستمر مازاد به مرکز است، در حالی که آن چه در جهان سوم از عقب ماندگی به چشم می‌خورد، جنبه مالی، پولی و اقتصادی صرف ندارد، بلکه توسعه نیافتگی جنبه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مانند آن هم دارد، از این رو به همین دلیل است که کشوری که دارای بی‌سوادان زیاد باشد، زنان در صحنه‌های اجتماعی حضور نداشته باشند و دیکتاتوری در آن حاکم باشد، آن کشور توسعه نیافته و عقب مانده تلقی می‌شود. بنابراین، تئوری وابستگی به آن دلیل که می‌گوید توسعه نیافتگی جنبه اقتصادی دارد، در تبیین عقب ماندگی جهان اسلام ناتوان است.

۳- مکتب وابستگی، بر برنامه اصلاحات و نظریات نئومارکسیسم تکیه داشته و در واقع، از آن ناشی می‌شود و عامل توسعه نیافتگی، دولت‌های خارجی و یا همان استعمار و امپریالیسم ذکر می‌گردد و از این رو توسعه به مفهوم غربی، زبان بار قلمداد می‌گردد و این مکتب به آن بدبین است و تنها راه حل را انقلاب سوسیالیستی می‌داند. البته نقش کشورهای استعماری در توسعه نیافتگی جهان اسلام بر کسی پوشیده نیست. در حقیقت، دولت‌های استعمارگر با غارت سرمایه‌های مالی و انسانی جهان سوم و جهان اسلام، نقش مؤثر در این راه داشته‌اند، اما این سخن به معنای ممنوعیت استفاده از تجربه غرب در سرزمین‌های اروپایی و بهره‌گیری از تجربه سوسیالیستی نیست، زیرا هر

دو الگوی ذکر شده، می‌تواند تجربیاتی را در اختیار بگذارد، ولی بی‌شک کپی‌برداری از الگوی توسعه‌یافتگی غرب لیبرالیسم و شرق سوسیالیسم به یک نسبت، در صورت بی‌توجهی به نیازهای و شرایط داخلی، زیان‌بار است.

۴- الگوی وابستگی بر استفاده از انقلاب سوسیالیستی برای نجات جهان سوم از عقب ماندگی، تأکید می‌ورزد. این سخن، کهنه شده است و البته کتاب زمانی نگاشته شده که طبل رسوایی و ناتوانی سوسیالیسم و کمونیسم به صدا در نیامده بود ولی سوسیالیسم و کمونیسم، دیگر راه جدیدی برای نجات به شمار نمی‌رود. اینک دو راه، پیش پای جهانیان است؛ راه لیبرالیستی و راه اسلامی. لیبرالیسم نشان داده در شکوفا کردن جهان سوم بی‌رغبت و یا ناتوان است، از این رو تنها راه باقی‌مانده، همان اسلام است ولی مسلمانان تاکنون غیر از موارد معدودی که آن هم الگوی تمام عیار اسلامی به شمار نمی‌رود، توانایی خود را در این راه نشان نداده‌اند، اما فضای جهان با توجه به شکست‌های کمونیسم و ناتوانی لیبرالیسم برای پذیرش یک راه حل تازه و در عین حال اسلامی مهیا است.

۵- مکتب وابستگی با تنزل به درجه لفاظی و شعارگویی، منزلت علمی خود را از دست داده است. به علاوه، دیدگاه وابستگی، به میزان بالایی انتزاعی است؛ یعنی این که یکسان گرفتن همه کشورهای پیرامونی، خالی از اشکال نیست، به آن دلیل که کشورهای پیرامونی یا جهان سومی، به‌رغم شباهت‌های فراوان، دارای تفاوت‌های قابل توجه‌اند، از این رو یکسان شماری آنها و به‌کارگیری یک الگوی واحد برای توسعه و نوسازی در همه آنها، اشتباه است. باید توجه داشت که الگوهای توسعه در کشورهای غربی هم یکسان نیست. مقایسه مدل پیشرفت‌های مادی و اقتصادی کشورهای اسکاندیناوی، که به روش‌های سوسیالیستی متمایل است، با کشورهای اروپای غربی، تفاوت آنها را در راه ترقی این‌دنیایی نشان می‌دهد.

۶- مفهوم وابستگی، با تأکید بسیار زیاد بر عوامل خارجی، نقش نیروهای محرکه داخلی نظیر مبارزات طبقاتی و دولت را در امر رشد و توسعه داخلی نادیده گرفته است، در حالی که حتی استفاده از الگوهای توسعه‌یافتگی به سبک غربی هم، بدون استفاده از نیروهای کارآمد داخل کشورها، میسر نیست. البته الگوهای توسعه غربی به گونه‌ای طراحی می‌شود که بدون کمک کارشناسان خارجی امکان تحقق نمی‌یابد و یا کارشناسان داخلی، توان فنی به‌کارگیری آن را نخواهند داشت. در این گونه موارد، اطلاعات فنی و تکنولوژیک همه ابعاد توسعه در اختیار کشورهای اسلامی و دیگر کشورهای جهان سوم قرار داده نمی‌شود.

انتقادات بر مکتب نظام جهانی:

بر این مکتب انتقاداتی به این شرح وجود دارد:

۱- دیدگاه نظام جهانی، بر خلاف دیگر مکاتب توسعه، اصرار دارد نظام جهانی را واحد تحلیل خود قرار دهد، اما این موضوع، تأثیرگذاری مسائلی چون فرهنگ سیاسی و دولت‌های ملی را نادیده می‌گیرد. امروزه بدون هیچ شکی، اعتقادات غلط عرفی، رسوم منحط محلی و حکومت‌های فاسد پادشاهی از عوامل رکود، سستی و انحطاط جوامع مسلمان است که البته در این میان، برخی نقش دولت‌های سرکوبگر را بیشتر می‌دانند. در این نگاه، علت انحطاط جوامع نه از دین سرچشمه می‌گیرد و نه از اندیشه دینی و نه از بی‌عملی دین‌داران، بلکه مقصر اصلی، حکومت‌ها و دولت‌های حاکم بر جوامع دینی‌اند. این دسته از افراد می‌گویند: حکومت‌های فاسد، بزرگ‌ترین مانع بر سر اجرای احکام دین و عمل کردن مردم به دستورهای دینی‌اند و از این رو اصلاح جوامع دینی هم بر اصلاح حکومت‌ها و اصلاح ساختار سیاسی حاکم بر این جوامع متوقف است.

۲- اشکالات دیگری هم بر تئوری والرشتاین وارد کرده‌اند، از جمله:

- این دیدگاه صرفاً مفهومی است نه واقعی. البته والرشتاین کوشیده به آن جسمیت ببخشد (شیء‌نگری)؛

- در این دیدگاه، نوعی غایت‌گرایی ناآگاهانه تاریخی به چشم می‌خورد و آن انتزاعی بودنش است (غایت‌نگری)؛

- توجه خاص والرشتاین به حاکمیت نظام، وی را از پرداختن به روابط مشخص موجود در جوامع خاص در طول تاریخ باز داشته است؛

- این دیدگاه به جای تأکید بر طبقات و ستیزهای طبقاتی در عرصه تولید، اهمیت بیشتری برای روابط مبادله و توزیع منافع در بازار قائل است؛

- دیدگاه نظام جهانی به ندرت به بررسی تاریخی روابط خاص طبقاتی در درون ملت‌ها که بیان‌کننده روابط جهانی میان آنها نیز هست و همچنین چگونگی تأثیرگذاری این روابط بر توسعه داخلی آنها می‌پردازد؛

- در این نظریه، نظام جهانی به صورت یک جسم فعال ترسیم شده است، ولی هواداران والرشتاین می‌گویند نظام جهانی یک جسم نیست بلکه یک مفهوم است؛

- نظریه نظام جهانی فاقد مطالعات موردی خاص است، ولی والرشتاینی‌ها معتقدند این نظریه به مطالعه موردی هم پرداخته است؛

- نظریه مذکور از درک نقش مبارزات طبقاتی در شکل‌دهی به توسعه عاجز است، در عوض والرشتاین معتقد است مبارزات طبقاتی در پویای سرمایه‌داری نقش بسیار مهمی دارد؛
- تحلیل والرشتاین در مورد طبقه، مبنایی ندارد، ولی شباهت‌های زیادی بین نظر والرشتاین و تحلیل‌های تاریخ‌شناسان انگلیسی وجود دارد.

آثار عینی زیان‌بار الگوهای توسعه:

الگوهای توسعه آثار زیان‌باری به دنبال داشته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
۱- گفتمان توسعه بعد از سال ۱۹۴۵ به گفتمان جهانی تبدیل شد. از این رو بود که سازمان ملل متحد، دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را سال‌های اول و دوم توسعه برای کشورهای جهان نامید و نرخ رشد پنج و شش درصد را برای آنها پیش‌بینی کرد، اما در دهه ۱۹۸۰ و آغاز دهه ۱۹۹۰ شاهد افول همه این خوشبینی‌ها بودیم، به گونه‌ای که مثلاً مردم جنوب صحرای آفریقا، فقیرتر از سی سال پیش از ۱۹۹۰ شدند. این مسئله نشان از آن دارد که: ۱- توسعه جهانی برای کشورهای جهان سوم و جهان اسلام از ماهیتی نابرابر و ناعادلانه، وابسته و متناقض برخوردار بود؛ ۲- تلاش‌ها برای تحمیل توسعه به سبک از بالا به پایین با مقاومت در جهان سوم و در جهان اسلام روبه‌رو شده است.
از این دو نکته می‌توان نتایجی به دست آورد، از جمله: الف - توسعه تنها یک فرآیند تغییر و تحول به سمت همان نوع نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود که در قرن ۱۷ تا ۱۹ میلادی در اروپای غربی و آمریکای شمالی گسترش یافت و سپس به سایر کشورهای اروپایی و در قرن ۱۹ و ۲۰ به آمریکای جنوبی، قاره آفریقا و آسیا که کشورهای مسلمان نیز از آن جمله‌اند، سرایت کرد؛ ب - رهبران دولت‌های جدید در جهان سوم و جهان اسلام بر این فرض پای‌بند بودند که کار آمدترین راهبرد توسعه همانا رشد سریع اقتصادی است، از این رو آنها در اعتراض به عملکرد نامنظم نظم بین‌المللی! در عدم توسعه شرق، نهادهایی را برای دستیابی به توسعه ایجاد کردند که صرفاً جنبه اقتصادی داشت.
عوامل دیگری نیز به تشدید بحران توسعه در جهان سوم و جهان اسلام کمک نمود، برای نمونه، سازمان بین‌المللی کار ایده توزیع مجدد توأم با رشد را در دهه ۱۹۷۰ مطرح کرد، ولی بانک جهانی، استراتژی نیازهای اساسی را برگزید. سازمان بین‌المللی کار بسط و گسترش تکنولوژی کاربر و بانک جهانی سرمایه‌بر را توصیه می‌کردند، و نیز در دهه ۱۹۸۰ کشورهای جهان اول از پرداخت وام مجدد به این کشورها خودداری کردند.

۲- یکی از بارزترین ویژگی‌های منفی جهانی شدن توسعه به سبک غرب، ظهور شرکت‌های بزرگ و غول‌پیکری است که در اقتصاد ملی همه کشورهای جهان فعالیت می‌کنند و بر آنها تأثیر می‌گذارند. این شرکت‌ها در حال حاضر به چنان قدرتی دست یافته‌اند که دیگر نمی‌توان از اقتصاد ملی سخن گفت. به علاوه، شرکت‌های فراملیتی این قدرت را دارند که برخی از دولت - ملت‌ها، به ویژه کشورهای ضعیف جهان سوم و جهان اسلام را نادیده بگیرند. با این وصف، این شرکت‌ها ابزاری برای تسریع در روند جهانی شدن، به خصوص در کشورهای جهان سوم و مسلمان به شمار می‌روند. شرکت‌های فراملیتی از قرن ۱۹ فعالیت داشته‌اند، اما رشد اصلی آنها، به ویژه در زمینه تولید صنعتی، از سال ۱۹۵۰ آغاز گشته است. هم اینک تنها بزرگ بودن مالی و سازمانی این شرکت‌ها نیست که اهمیت دارد، بلکه آنها به راحتی می‌توانند سرمایه خود را از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل نمایند و کالاهای خود را در هر جا که بخواهند، عرضه کنند، از این رو بازارها و ویژگی جهانی پیدا کرده‌اند.

این پدیده، پیامدهای زیادی برای جهان سوم و جهان اسلام دارد، مثلاً شرکت‌های چند ملیتی یا بی‌وطن برای افزایش سود، فعالیت‌های اقتصادی خود را به جهان سوم و جهان اسلام منتقل می‌کنند، کشورهای مسلمان و جهان سومی هم برای جذب سرمایه‌های خارجی، به دست‌مزددهای پایین، ضوابط و مقررات اندک و معافیت‌های مالیاتی تن می‌دهند. حاصل این روند، افزایش قدرت و حوزه عمل شرکت‌هاست که ظرفیت جهان سومی‌ها و جهان اسلامی‌ها را برای تنظیم اقتصاد ملی تضعیف می‌کند. البته سهم سرمایه‌گذاری خارجی این شرکت‌ها در جهان سوم و جهان اسلام در حال کاهش است و حتی آنها ترجیح می‌دهند حجم بیشتری از سرمایه خود را در موطن اصلی‌شان یا دیگر کشورهای جهان اول نگاه‌داری کنند.

۳- برخی عقیده دارند که پدیده مهاجرت ناشی از ناکامی الگوهای توسعه در جهان سوم و جهان اسلام است، از این رو همه علت مهاجرت کشورهای جهان سوم و کشورهای اسلامی، سیاست دولت‌های جهان سومی و جهان اسلامی نیست، بلکه پیش از آن، علت مهاجرت را باید در نظم یک سویه نظام جهانی (جهانی شدن) دید. کشورهای تولیدکننده پناهنده و مهاجر، بیشتر جهان سومی و جهان اسلامی هستند، ولی مهاجران، بیشتر جزئی از فرآیندی به حساب می‌آیند که در آن‌جا، سرمایه، اطلاعات و ایده‌ها آزادانه از مرزهای ملی عبور می‌کند. مهاجرت انبوه، پیامد نقل مکان انسانی به سوی اقتصادهای پیشرفته است، اما آنها نمی‌دانند که از حق انتخاب محدود، در کشورهای مهاجرپذیر برخوردارند.

بین‌المللی شدن دولت در بافت فراملی شدن اقتصاد جهانی از جمله عوامل جهانی است که باعث پیدایش بحران‌های پناهندگی و مهاجرت شده است. فشارهای بانک جهانی و صندوق جهانی پول به اجرای سیاست‌های اصلاحی با عنوان آزاد سازی، قدرت محدود دولت‌های مسلمان و جهان سوم را تحلیل می‌برد و بخش‌هایی از تشکیلات دولت‌های جهان سوم و جهان اسلام فرو می‌پاشد و به سرکوب فزاینده دولتی، درگیری فرقه‌ای و مهاجرت بیشتر می‌انجامد، از این رو میلیون‌ها نفر از آنها احساس می‌کنند که باید مناطق بحران را رها کنند و به همین دلیل است که کمیساریای عالی پناهندگان، این مناطق را مملو از انسان‌های آواره توصیف می‌کند.

به هر روی، این پدیده ریشه در ماهیت ناقص و نابرابر توسعه به سبک غربی در جهان سوم و در جهان اسلام دارد. مهاجران به ندرت در جوامع میزبان، جذب می‌شوند. آنها خود را در حاشیه حس می‌کنند و از ناامنی رنج می‌برند، و همواره خود را در مقابل پروژه بازگشت به وطن یا یافتن مکان بهتری برای تبعید، می‌بینند. برخی از آنها، سال‌ها در اردوگاه‌ها، منزوی‌اند. البته توسعه ارتباطات، آنها را کمی از انزوا در آورده است. برای کسانی که از مناطق بحران جهان سوم و جهان اسلام خارج می‌شوند و به دنیای نیمه دائمی اما احتمالاً ناامن قدم می‌گذارند، مسئله حقوق بسیار اهمیت می‌یابد. ۴- طی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سیاست‌های مربوط به بهداشت و توسعه، عمدتاً مبتنی بر این فرضیه بود که آنچه در غرب مؤثر واقع شده، برای دوسوم بقیه جمعیت جهان نیز بهترین است، ولی چنین امری تحقق نیافت. اجرای نمونه لیبرالیستی توسعه غربی در جهان سوم و جهان اسلام، در عمل، به افزایش نرخ بهره، افزایش قیمت کالاها و بالا رفتن بدهی جهان سومی‌ها و کشورهای اسلامی انجامید. سیاست‌های تعدیل اقتصادی نیز به لغو کنترل قیمت‌ها، کاهش یارایانه‌ها و افزایش بهای مواد خوراکی منتهی شد و امنیت غذایی مردم را در معرض فاجعه قرار داد.

به علاوه، سیاست تعدیل، به کاهش درآمد خانواده‌ها کمک کرد. این امر به تقلیل توان خانواده‌ها در تأمین حداقل نیازهای بهداشتی ختم گردید. کاهش بودجه‌های بهداشتی، کمبود پرسنل بهداشتی و کمبایی داروهای پزشکی، ایمنی‌سازی کودکان را از بین برد. از این رو، در مناطقی از جهان سوم و جهان اسلام، نامطلوب شدن وضعیت تغذیه کودکان، شیوع بیماری‌های عفونی و افزایش مرگ و میر کودکان و مادران فراوان گزارش شده است.

سیاست‌های تعدیل ساختاری اقتصادی موجب شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و آن نیز سبب جابه‌جایی مکانی مردم با خشونت شد که این امر خطرات فیزیکی بهداشتی را افزایش داد. موضع ضعیف بسیاری از کشورهای جهان سوم و نیز کشورهای مسلمان، این دولت‌ها را ناگزیر می‌سازد تا

محیط‌های مساعدی برای شرکت‌های فراملیتی و تاحدی برای سرمایه‌گذاران محلی به وجود آوردند. این امر، همراه با فقدان تجربه و منابع لازم برای مدیریت و کنترل صنایع سنگین، معمولاً به کاهش یا زوال کنترل‌های زیست‌محیطی منجر گردیده و خطرات عمده‌ای در مسیر سلامتی کارگران، کشاورزان و خانواده‌هایشان به وجود می‌آورد، مانند نبود استانداردهای ایمنی کافی، قرار داشتن کارگران در معرض مواد شیمیایی، کارکردن در شرایط نامساعد جوی، نبود دستگاه‌های تهویه در محیط بسته کاری، قرار داشتن کارگران و کشاورزان در معرض سموم دفع آفات گیاهی و سم‌پاشی‌های هوایی، آلوده شدن مواد غذایی و آشامیدنی.

به علاوه، روند جهانی شدن در جهان سوم، به نرخ سریع شهرنشینی و تضعیف پارامترهای حاکم بر روابط جنسی کمک کرده و رفتارهای جنسی آزادتر، اشاعه بیماری ایدز مقاربتی را افزایش داده است. ازدیاد جمعیت، افزایش فقر را در پی داشته و آلوده‌سازی را تشدید کرده است و کمبود آب آشامیدنی و نا کافی بودن بهداشت و ازدیاد آمار سوء تغذیه، مرگ و میر و بیماری‌های عفونی را سبب شده است. بهداشت روانی در معرض خطر جدی قرار گرفته و افسردگی و نگرانی شایع‌ترین مشکلات بهداشت مردم و به ویژه زنان است.

۵- ارزش سالیانه مواد دارویی مشتق از گیاهان دارویی و داروهای گیاهی در بازار جهانی، حدود پنجاه میلیارد دلار است که بخش عمده آن از جهان سوم و جهان اسلام تهیه می‌شود، اما سهم جهان سوم و جهان اسلام از این درآمدها اندک است. برای مثال، شرکت الی لیلی آمریکا حدود صد میلیون دلار از داروی ضد سرطان خون را از نوعی گل در کشور ماداگاسکار تهیه می‌کند، ولی منافع آن اصلاً نصیب ماداگاسکار نمی‌شود، در حالی که جهان سومی‌ها و جهان اسلامی‌ها توقع دارند در ازای استفاده از تنوع زیستی‌شان به آنان پول پرداخت شود و نیز به آنها در دسترسی به تکنولوژی کمک گردد و به محیط زیست آنها آسیبی نرسد، ولی در عوض، در وضعیت کنونی برای کسانی که دغدغه حفظ توسعه پایدار دارند، محال است که از تنوع زیستی و یا حفظ آن سخن بگویند، زیرا نوآوری‌های علمی در فضای اقتصادی نولیبرال فعلی، گذشته از آن که هدفش کنترل طبیعت است، درصدد است که آن را به زبان کشورهای در حال توسعه (جهان اسلام و جهان سوم) تحت کنترل غرب در آورد.

در واقع، غرب با آن همه سابقه بد در تخریب محیط زیست جهان سوم و جهان اسلام، با عوام‌فریبی و با تکیه بر شعار حفاظت از محیط زیست و شعار دست‌یابی به توسعه پایدار، همچنان گام در جای پای گذشته می‌گذارد. از این رو، جنوبی‌ها نسبت به هر گونه رویکرد حفاظت از محیط

زیست عادلانه در صحنه جهانی بدبین‌اند، حتی زمانی که چنین رویکردی زیر چتر توسعه پایدار معرفی گردد، با دیده احتیاط به آن می‌نگرند. هم‌چنین، آنها به سازمان‌های غیردولتی مدافع محیط زیست در کشورهای شمالی بدبین‌اند، اگر چه این سازمان‌ها در تلاش‌اند خود را وابسته به دولت‌های شمالی نشان ندهند. بدبینی جنوبی‌ها به این سازمان‌ها به پیشینه بد آنها در قرن ۱۸ و ۱۹ در جهان غیرغرب بر می‌گردد.

به هر روی، بخش غیرغربی جهان از این که بحران تنوع زیستی یک بحران غیرغربی قلمداد می‌شود، ناراحت‌اند. البته تنوع زیستی در حال حاضر به یک تجارت پر درآمد مبدل شده، و با توجه به نیاز مبرم بسیاری از کشورهای در حال توسعه به ارز خارجی، هیچ‌گونه ضمانتی برای پای‌بندی جهان سوم و جهان اسلام به توافقاتی که عمل آمده، وجود ندارد. در حقیقت، کشورهای در حال توسعه زمانی آماده‌اند از تنوع زیستی حفاظت کنند که به برنامه توسعه آنان به عنوان یک اولویت لطمه وارد نیاید.

عمر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، مفاهیمی چون امپریالیسم فرهنگی، امپریالیسم رسانه‌ای و ایده‌های دیگری چون وابستگی فرهنگی و استعمار الکترونیکی، بر رسانه‌های گروهی بین‌المللی سایه افکند. بسیاری از نویسندگانی که از این واژه‌ها استفاده می‌کردند به دنبال نشان دادن تأثیر فرهنگی غرب بر مؤلفه‌های فرهنگی جهان سوم و اسلام بوده‌اند. کاربرد واژه امپریالیسم فرهنگی، قصد القای چنین ایده‌ای را داشت که گرچه دوران تسلط اقتصادی و سیاسی مستقیم قدرتهای سلطه‌گر در شرف پایان می‌باشد، اما شکل دیگری از سلطه بین‌المللی در آغاز راه است و این سلطه نوین به صورت غیرمستقیم بر قدرتی خاص استوار است و آن رواج صورت‌های فرهنگی ویژه است تا مقاومت فرهنگی کشورهای توسعه نیافته را به تحلیل برده و برای شرکت‌های فراملیتی مستقر در غرب، فرصت سرمایه‌گذاری را فراهم آورد؛ هم‌چنین، در انسان‌هایی که در دوران پس از استعمار زندگی می‌کنند، انگیزه استفاده از فرآورده‌ها و سبک زندگی غرب را به وجود آورده و به این وسیله، اقتصادهای غیرغربی را تحت سلطه خود در آورد.

در واقع، نویسندگان امپریالیسم فرهنگی، سیستم‌های غربی را تهدیدی علیه آداب و رسوم بومی و اقداماتی به منظور ترغیب مردم منطقه به مصرف‌گرایی و کثرت‌گرایی به شیوه غربی عنوان می‌کنند. در امپریالیسم، فرهنگ موسیقی جایگاه ویژه دارد، زیرا اولاً: موسیقی بیانیه قدرت‌مندی درباره هویت فرهنگی ارائه می‌دهد؛ ثانیاً: موسیقی به شدت سیال است؛ ثالثاً: موسیقی توان گذر از محدوده مرزهای زبانی را دارد. شاید به این دلایل است که از اواسط دهه ۱۹۸۰ بعضی از کارآمدترین

نقدها درباره تر امپریالیسم فرهنگی توسط محققان موسیقی عام پسند نوشته شده است. به هر روی، به عنوان مثال، موسیقی پالم واین، یکی از مهم‌ترین انواع موسیقی آفریقای غربی در اواسط قرن بود که به شدت از تعدادی از سبک‌های خارجی تأثیر گرفته و از طریق تکنولوژی غربی گرامافون و توسط کمپانی چند ملیتی گرامافون متعلق به انگلیس، وارد آفریقای غربی شد. موسیقی روستایی بسیار مشهور جیمی راجرز از جمله همین سبک‌های وارداتی بود و البته ارزان قیمت بودن کاست‌ها هم موجب گردید که موسیقی ضبط شده در دسترس تعداد زیادی از مردم قرار گیرد. به هر صورت، سلطه آمریکا و انگلیس بر تجارت موسیقی جهان واقعیتی انکارناپذیر در طول سی سال گذشته است و به نظر می‌رسد هم‌چنان تا آینده‌ای دور این سلطه ادامه خواهد یافت. مثال دیگر در تأیید مطلب بالا آن است که ابر ستارگان موسیقی منطقه کانتون و نسل جدیدی از خوانندگان مشهور ماندارین مستقر در تایوان نیز نقش عمده‌ای در موسیقی محلی و منطقه‌ای دارند. اینها ستارگان خانگی و محصول داخل هستند، اما شرکت‌های ضبط آنها به طور مشخص پیرامون مفاهیم غربی شهرت و اعتبار یافته و فعالیت می‌کنند.

نتیجه: واکنش جهان اسلام در مقابل جهانی شدن توسعه غربی

به دلیل اثرات منفی‌ای که در مقوله جهانی‌گرایی توسعه برشمردیم، جهان اسلام در مقابل آن قد برافراشته است. مخالفت جهان اسلام با این پدیده، از دهه‌های گذشته آغاز شده و رشد کرده است، به گونه‌ای که هم اینک گروه‌های اسلامی به عنوان یکی از فعال‌ترین جریان‌های سیاسی جهان درآمدند. این جریان‌های مذهبی می‌گویند جهانی شدن و مذهب ارتباط تنگاتنگ دارند و نیز در نظریه جهانی شدن اسلامی، رستاخیز مذهبی تجلی مهمی از یک دنیای متحد است. با تضعیف دولت‌ها و ملت‌ها در پروسه جهانی شدن، اندیشه‌ها و نهادهای ابرملی (فراملیتی) از اهمیت و نفوذ فزاینده‌ای برخوردار می‌گردند، و به عنوان بخشی از این روند، مذاهب عمده جهان، فرصتی برای عرض اندام می‌یابند. نتیجه آن چیزی است که هنوز در سال ۱۹۹۳ آن را تجدید حیات مذهبی خواند، در حالی که دانیل لرنر در سال ۱۹۶۴ گفته بود که اسلام در برابر تجدیدگرایی یا مدرنیزاسیون کاملاً بی‌دفاع است.

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، دولت آمریکا اسلام‌گرایی را از عوامل نابودی جهان خواند، و فعالان مسلمان به عنوان رزمندگان شرکت‌کننده در جنگی معرفی شدند که سایروس ونس وزیر خارجه وقت آمریکا، از آن به عنوان جنگ اسلام و غرب نام برد که در صورت وقوع،

احتمالاً می‌تواند منافع آمریکا را به شدت به مخاطره اندازد. در عین حال، رهبران اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز ترس خویش را از بنیادگرایی اسلامی انقلابی و خطرات آن برای شوروی کتمان نکردند. رقباى جنگ سرد در این‌که با دشمن مشترکی روبه‌رو هستند، اتفاق نظر داشتند. بعدها یک تحلیل‌گر آمریکایی از این دشمن به عنوان انتفاضه جهانی یاد کرد. هم شرق و هم غرب، اسلام بی‌دفاع! مورد نظر لرنر را خطر عمده‌ای برای منافع خود تلقی می‌کردند، و هر کدام بسیار تلاش نمودند تا از دشمنان جنبش‌های اسلامی حمایت نمایند.

هانتینگتون در سال ۱۹۹۳ گفت: بلوک اسلامی که خود را رقیب کهن غرب می‌داند، خطر اصلی فراروی توسعه و نظم جهانی است. در واقع، بعد از مرگ کمونیسم، اسلام شخصیت اصلی سناریوی مورد نظر ایالات متحده آمریکا است. توجه شدید غرب به این مسئله، ظاهراً پاسخی است به آنچه که لارونس در سال ۱۹۹۰ آن را ضربه انقلاب ۱۹۷۹ ایران، شگفتی پدیده امام خمینی علیه السلام و دشواری کنار آمدن با اسلام‌گرایی نامید. از این رو، پس از انقلاب، مطالعات بنیادگرایانه‌ای در ایالات متحده آمریکا پدیدار گشته که توسط آکادمی علوم و هنرهای آمریکا و در پروژه بنیادگرایی در دانشگاه شیکاگو نهادینه و در حال انجام است. بدون شک، رشد جنبش‌های اسلام‌گرایانه که به عقیده رابرتسون گونه‌های آن بی‌نظیر است، تأییدی است بر نظریه‌های جهان‌گرایانه اسلام. به طور مثال، وی در مقدمه‌ای بر نظریه‌های جهان‌گرایانه، که انتشار یافت، بنیادگرایی اسلامی را یکی از عوامل غیرشخصی مؤثر و پیشرو جهانی شدن می‌خواند. واترز نیز در سال ۱۹۹۵ گفت: در مصر بنیادگرایی دیرپاترین نفوذ خود را داشته و در ایران بیشترین اثرات را برجای گذاشته است.

